

گذار از حصارهای شیشه‌ای معرفت‌شناسی با تأکید بر الزامات زبان‌شناختی علوم میان‌رشته‌ای

دکتر علی اصغر پورعزت

عضو هیئت علمی گروه مدیریت دولتی دانشگاه تهران

چکیده

فراگرد پژوهش، فراگردی بسیار حساس و خطیر است. کمترین انحراف در فراگرد پژوهش ممکن است موجب تحریف یافته‌های علمی شود و دستیابی به حقیقت را دشوار یا ناممکن کند. پژوهشگر حداقل با سه دیوار شیشه‌ای حاصل از گستره واژگان، روش، و موضوع‌شناسی پژوهش مواجه است که نوعی رویکرد پارادایمی یا شبه پارادایمی را به فراگرد پژوهش تحمیل می‌کند. یک راه‌گذار از این موانع نامرئی، اتخاذ رویکردی زبان‌شناختی در علوم میان‌رشته‌ای است که امکان مقایسه، اولویت‌بندی موضوعات، تلفیق روش‌ها و تسری واژگان پژوهش را ممکن می‌کند و با طراحی نظامی کلان در ساماندهی دانش، امکان هدایت بهتر علائق و استعدادهای فردی و نیازهای اجتماعی و انعکاس آنها در تلاش‌های علمی دانشمندان را میسر می‌کند.

کلید واژگان: آلابه‌های زبان‌شناختی، حصارهای شیشه‌ای روش‌شناسی، شک و یقین، قالب‌های اندیشه، کژکارکردهای موضوع روش و ادبیات، کهن‌واژگان علمی، موضوعات انحرافی، هم‌پالایی زبان‌شناختی.

مقدمه: سه زندان نامرئی معرفت‌شناسی

هر رشته علمی، جریانی از دانش را ایجاد می‌کند و نوعی نظام نظری را شکل می‌دهد. مختصات این نظام نظری، ناگزیر، با واژگان و گزاره‌های ادبی بیان می‌شود. بدین ترتیب، در هر رشته علمی، نوعی ادبیات ویژه شکل می‌گیرد و به دلیل کاهش ارتباط با سایر رشته‌های علمی، در فضایی اختصاصی و جداگانه رشد می‌کند. از این رو، به تدریج، امکان مباحثه و مفاهمه میان دانشمندان رشته‌های تخصصی از میان می‌رود. بدین ترتیب، هر چند هم‌افزایی واژگان شکل گرفته در یک ساحت زبان‌شناختی ویژه، کارکرد مؤثری در توسعه آن دانش ویژه دارد، ولی امکان هم‌افزایی ادبیات میان‌رشته‌ای را محدود می‌کند، زیرا ارتباط دانشمندان رشته‌های گوناگون را دشوار می‌کند.

بنابراین، هر رشته علمی، الزامات زبان‌شناختی خاص خود را شکل می‌دهد و زبان ویژه خود را توسعه می‌بخشد. هر زبان علمی تحت تأثیر چند عامل تعیین‌کننده شکل می‌گیرد که در اینجا، این عوامل خود به مثابه زندان‌های نامرئی معرفت‌شناسی مد نظر قرار می‌گیرند (پورعزت ۱۳۸۷: ۲۱۱)؛ زندان‌هایی شیشه‌ای که مانع درک حقیقت می‌شود:

الف. موضوع رشته علمی و مسائل تعریف شده در حریم آن؛

ب. روش‌های استفاده شده در آن رشته؛

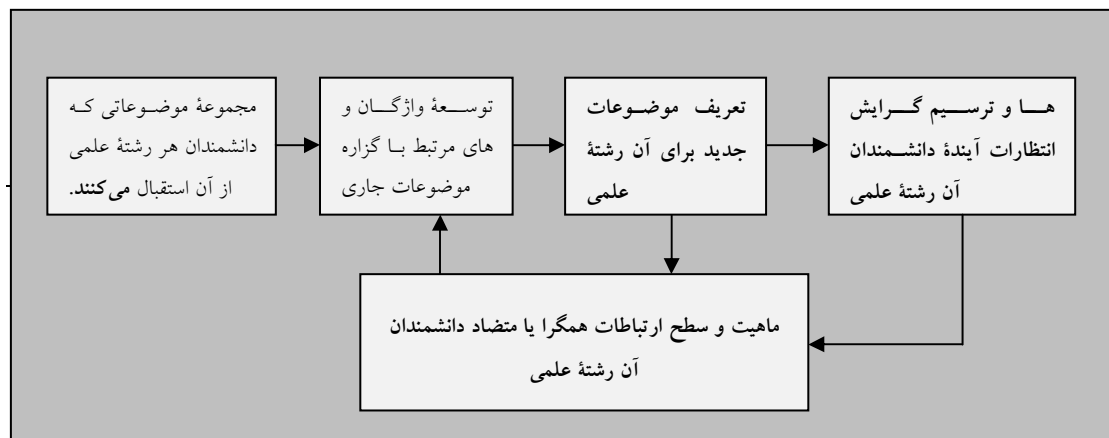
ج. میزان تعامل و مراوده دانشمندان آن رشته با دانشمندان سایر رشته‌های علمی.

کارکردها و کژکارکردهای موضوع‌شناختی

موضوعات علمی جدید تا حد زیادی، تحت تأثیر موضوعات علمی قبلی تعریف شده در هر رشته علمی قرار می‌گیرد. بدین ترتیب، هر موضوع علمی که در مجمع دانشمندان رشته‌ای پذیرفته می‌شود، صرف نظر از تأثیر مستقیم بر توسعه متون و اصطلاحات آن رشته، با اثرگذاری بر موضوعات علمی آینده، جریان‌های ادبی آینده را به شدت تحت تأثیر جریان‌های ادبی زمان حال قرار می‌دهد. بدین ترتیب، جریان‌های ادبی آینده حول موضوعات جاری رشته علمی مد نظر توسعه می‌یابد.

بنابراین، نوعی قلمرو تخصصی از موضوعاتی ایجاد می‌شود که دانشمندان هر رشته علمی به آن علاقه دارند که همین قلمرو، جریان‌های ادبی آینده آن رشته علمی را هدایت می‌کند.

نمودار ۱.



موضوعات علمی جاری، واژگان و گزاره‌های علمی ویژه‌ای را شکل می‌دهد و در این روند، موضوعات جدید بر اساس موضوعات پیشین و با استفاده از واژگان و گزاره‌های مرتبط با آنها شکل می‌گیرد و گرایش‌ها و انتظارات آینده دانشمندان آن رشته علمی، تحت تأثیر همین موضوعات جدید صورت‌بندی می‌شود. بدین ترتیب، واژگان و گزاره‌های علمی استفاده شده، روند تعریف موضوعات جدید، و خطوط توسعه انتظارات و گرایش‌های آینده دانشمندان آن رشته علمی، ماهیت و سطح ویژه‌ای از تعاملات و ارتباطات همگرا یا متضاد را میان دانشمندان مذکور شکل می‌دهد. البته نوع ارتباط در اینجا چندان تعیین‌کننده نیست، زیرا هم ارتباطات همگرا و مؤید یکدیگر و هم ارتباطات متضاد و مباحثه و مجادله‌برانگیز دانشمندان، با مجموعه معینی از واژگان ادبی و گزاره‌های علمی صورت می‌پذیرد که در مجموع، برآیند ادبی آنها، ساحت زبان علمی رشته مذکور را در روند موجود توسعه می‌دهد.

برای مثال، هنگامی که دانشمندان رشته‌های اداره دولت و حکومت و مدیریت اجرایی بر موضوعات و مسائل رفتاری سازمان‌های دولتی متمرکز می‌شوند، به تدریج، پژوهش‌های آنان سمت و سوی خاصی پیدا می‌کند و اصطلاحات و واژگانی را بر مجموعه ادبیات رایج در میان دانشمندان این رشته علمی می‌افزاید. برای مثال، به تدریج، اصطلاح رفتار شهروندی سازمانی شکل می‌گیرد و توجه پژوهشگران این قلمرو علمی را به خود جلب می‌کند و به همین ترتیب، واژگان جدیدی در تأیید، تکمیل یا تصحیح روند موضوع‌گزینی ابداع می‌شود.

همان طور که در نمودار ۱ ملاحظه می‌شود، این مجموعه واژگان و گزاره‌های علمی ساخته شده از آنها (نظیر فرضیه‌ها و حکم‌های علمی‌ای که به آنها استناد می‌شود) بر روند تعریف موضوعات جدید برای آن رشته علمی تأثیر می‌گذارد. برای مثال، تحت تأثیر توسعه مطالعات درباره رفتار شهروندی سازمانی، به رفتارهای ضدشهروندی نیز توجه می‌شود (رک‌به: سعیدی‌نژاد ۱۳۸۷).

در اینجا، مفهوم رفتارهای ضدشهروندی تحت تأثیر مفهوم رفتار شهروندی سازمانی شکل گرفته است، درحالی‌که هر دو واژه به شدت تحت تأثیر مطالعات رضایت شغلی، احساس تعلق به شغل و سازمان، تعیین هویت با سازمان و شغل، مسیر پیشرفت زندگی در سازمان و مانند آن توسعه یافته است.

ملاحظه می‌شود که در چنین رویکردی، گرایش‌های پژوهشی و انتظارات آینده دانشمندان رشته‌های اداره دولت و مدیریت اجرایی، به شدت تحت تأثیر روند مطالعات گذشته شکل گرفته است. این روند را می‌توان در مباحثات و مجادلات دانشمندان درباره مفهوم و فراگرد تحقق عدالت نیز مشاهده کرد. بسیاری از مباحث و مقالات علمی درباره عدالت اجتماعی، در پاسخ مقالات قبلی نوشته شده است (برای مثال رک‌به: Machan ۱۹۸۵: ۳۵; Sterba ۱۹۸۵: ۵-۶)

۱۹۸۹: ۴۵; Sterba ۱۹۹۹: ۵-۶

و همچنین رک به: ۸۱ Marx & Engels ۱۸۸۸؛ و ۷۹-۸۱: ۱۹۷۲: Nell & O'Neil).
جالب آنکه هر چه تعامل و مراوده دانشمندان و اهتمام آنان به تحلیل (رد یا پذیرش و توسعه) نظریه‌های همکاران خود بیشتر باشد، سطح تولید واژگان و گزاره‌ها (فرضیه‌ها و نظریه‌های علمی) توسعه می‌یابد.

حصارهای شیشه‌ای روش‌شناختی

روش‌های علمی، تأثیر تعیین‌کننده‌ای در هدایت جریان‌های علمی ایفا می‌کند. با در نظر گرفتن پیامدهای استفاده از هر روش علمی، می‌بینیم که روش‌های علمی به دو صورت، روند توسعه دانش را در آینده تحت تأثیر قرار می‌دهد:

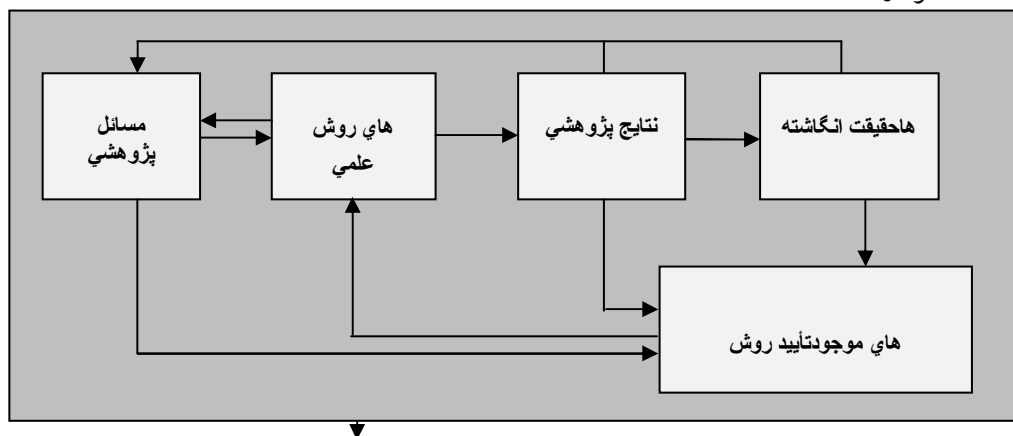
الف. از طریق تأثیر بر مجموعه تولیدات و یافته‌های علمی آینده دانشمندان هر رشته؛

ب. از طریق رسوب‌گذاری در مسیر تولید دانش و القای اعتبار روش.

بدین ترتیب، اتخاذ هر روش، مجموعه یافته‌ها و موضوعات خاصی را در کانون توجه دانشمندان قرار می‌دهد. برای مثال، تأکید بر روش‌های پوزیتیویستی، موجب روی آوردن دانشمندان به تبار خاصی از پژوهش‌های علمی می‌شود که به طور معمول، نتایج نسبتاً مشابهی را با احکامی احتمالی ارائه می‌دهند.

نمونه‌ای از این سیر پژوهش‌ها را می‌توان در مطالعات پیمایشی متنوع و متعددی بازشناخت که به طور گسترده و دنباله‌دار از دوران هاتورن و هرزبرگ بر پژوهش‌های رفتار سازمانی مستولی شده است.^۲

نمودار ۲



نمودار ۲. فراگرد شکل‌گیری دیوارهای شیشه‌ای

^۲. برای نمونه می‌توانید به بانک پایان‌نامه‌های مدیریتی در مرکز تحقیقات علمی ایران مراجعه کنید.

بدین ترتیب، مسائل پژوهشی، صرفاً روش‌هایی خاص را دیکته می‌کند و این روش‌ها نیز از جریان‌های پژوهشی خاصی درباره موضوعاتی خاص حمایت می‌کند؛ فقط موضوعاتی که این روش‌ها می‌تواند از عهده تحلیل و بررسی آنها برآید!

بنابراین، دانشمندان اسیر روش‌هایی می‌شوند که صرفاً آن روش‌ها را می‌دانند و خواستار پژوهش درباره موضوعاتی می‌شوند که صرفاً با آنها آشنایی دارند و هر ادعای مخالف با این سیر کاذب و خردگریز روش‌شناختی را غیرعلمی و فاقد درایت معرفی می‌کنند.

بدین ترتیب، نوعی فراگرد خردگریز در انتخاب روش، به طور مستمر، به تحمیل موضوع، نتایج و حقایق می‌پردازد (نمودار ۲). در نتیجه، رویکرد نسبتاً مشابهی بر روند پژوهش‌های علمی سایه می‌افکند و نگرش پژوهشگران را تحت تأثیر قرار می‌دهد. این رویکرد در پرتو این طرز تلقی تقویت می‌شود که:

۱. من با این روش‌ها، به نتایج علمی جالب توجهی رسیده‌ام؛

۲. جامعه علمی از روش و نتایج من استقبال کرده است؛

۳. پس این روش‌ها مطلوب و این نتایج درست است؛

۴. بهتر آن است که همین روش‌ها مبنا قرار گیرد، آموخته شود، و توسعه یابد!

ملاحظه می‌شود که بدین‌سان، روش‌های موجود در مسیر شناخت و توسعه دانش رسوب‌گذاری می‌کند و نوعی دیوار شیشه‌ای روش‌شناسی را شکل می‌دهد. به تدریج، بر تعداد این دیوارهای شیشه‌ای افزوده می‌شود و مسیرهای شیشه‌ای تودرتو، دانشمندان را به مسیرهای از پیش تعیین شده و نتایج علمی نسبتاً ثابت و مشخص، ولی متنوع، فرامی‌خوانند. این دیوارها و حصارهای شیشه‌ای به دلیل نامرئی بودن، آثار شگرفی بر سیر شناخت‌شناسی و معرفت‌افزایی آدمی بر جای می‌گذارد.

در این حال و هوا، دانشمندان در مسیرها و جاده‌هایی از هم سبقت می‌گیرند که رهاوردهای معینی دارد و در استمرارها و تکرارها و تاخت و تازهای مکرر خود، مسیری خردگریز را در روند توسعه علمی تعبیه می‌کند؛ مسیرهایی مقدس که هیچ‌گاه درباره آنها تردید و شک نمی‌کنند. درحالی‌که همان‌گونه که از ظلم نمی‌توان به عدل رسید (رک‌به: رضی ۱۳۸۴: ۷۵۹، نامه ۵۹) با مصالح شک‌آلود و مسیرهای تردید هم نمی‌توان به دانش یقینی دست یافت. بنابراین، از چنین مسیرهای شک‌آلوده‌ای هرگز نمی‌توان به حقیقت رسید!

البته مقصود از این شک، شکی است که به مصالح اندیشه تبدیل می‌شود، نه شکی که محرک اندیشه است. شکی که مصالح اندیشه تلقی می‌شود، شکی ناصواب است که تردید و گمراهی را علم می‌انگارد و گمراهان مردد را دانشمند می‌نمایاند؛ درحالی‌که شک محرک اندیشه، شکی مقدس است که مقدمه نیل به یقین فرض می‌شود. این شک، محرک تفکر است تا آن را به مطلوب خود (یقین) رهنمون شود، ولی وقتی مصالح اندیشه از شک ساخته می‌شود

و به مرور زمان یقین انگاشته می‌شود و به مثابه مبنای صدور حکم مد نظر قرار می‌گیرد، نظامی خردستیز را فعال می‌کند که خود را محک و محور شناخت تلقی می‌کند.

در این حالت که شناخت علمی با چنین محکی آزموده می‌شود، فضای دانش‌اندوزی بسیار رعب‌آور و نگران‌کننده می‌شود و فضایی پرابهام شکل می‌گیرد؛ فضایی که علم را مضمحل می‌کند.

بدترین پیامد این دیوارهای شیشه‌ای آن است که راه رهروان کسب دانش را سد می‌کند، بی‌آنکه دیده شود و بی‌آنکه «مسئله» تلقی شود. بدین ترتیب، روش‌هایی که راه کسب دانش و تولید علم تلقی می‌شود، به بزرگ‌ترین موانع دانش‌اندوزی و نیل به حقیقت تبدیل می‌شود.

بنابراین، مهم‌ترین کژکارکردهای این روش‌ها عبارت است از:

۱. این روش‌ها موانعی نامرئی است که کمتر به مثابه مسئله در کانون توجه قرار می‌گیرد؛

۲. این روش‌ها صرفاً، راه شناخت پژوهشگر را سد نمی‌کند، بلکه او را به راه‌های متداول و توده‌پسند رهنمون می‌شود. پس عیب این دیوارهای شیشه‌ای فقط منع نیل به حقیقت نیست، بلکه ایجاب نیل به انگاره‌ای شبهه‌آمیز به جای حقیقت است.

فرهنگ، کهن‌واژگان^۳ و میزان مراودات علمی

دانشمندان در تعامل روزمره خود، واژگان ویژه‌ای را توسعه می‌دهند که از برخی از آنها، صرفاً در میان گروه معینی از مردم کاربرد دارد. این واژگان گاهی قدمتی بسیار طولانی پیدا می‌کند و قرن‌ها بر فضای قلمروی علمی سایه می‌افکند و به نوعی کهن‌واژه علمی تبدیل می‌شود.

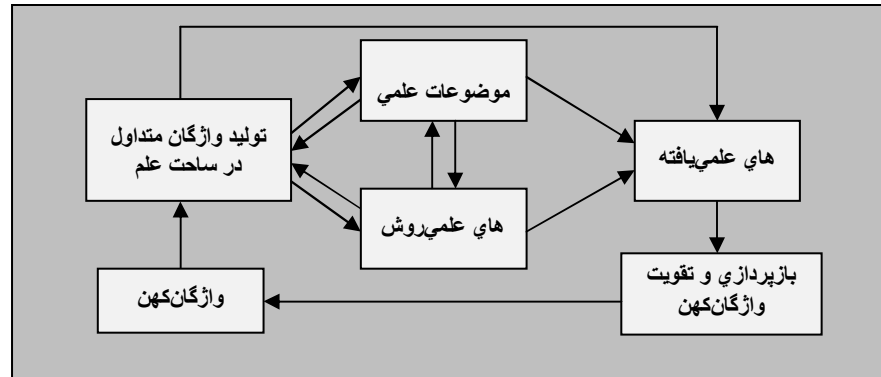
واژگان، مصالح اولیه بیانات علمی است. دانشمندان هر علم، از مجموعه‌ای از واژگان عام و تخصصی در مراودات روزمره علمی خود استفاده می‌کنند. برخی از این واژگان به مصالح اصلی بناهای نظری آن علم تبدیل می‌شود و در قالب نوعی کهن‌واژه به نسل‌های بعد منتقل می‌شود. با مرور زمان، مجموعه این کهن‌واژگان، نظامی واژه‌شناختی را ایجاد می‌کند که برون‌دادهای آن ناگزیر، واژگانی برساخته از کهن‌واژگان آن علم است. اگر این برون‌دادهای از بهترین فراگردهای رشد نیز عبور کند، صرفاً می‌تواند واژگانی مرکب را به صورت کولاژ واژگانی^۴، دال بر ترکیب معانی و مفاهیم رایج یا منسوخ شده علم در گذشته و حال، ارائه کند. به نظر می‌رسد که زندان سوم، نامرئی‌تر و ادراک وجود آن دشوارتر است. واژگان همچون هوا در فضای فرهنگ و ادبیات جامعه جاری می‌شود و همان گونه که تلاش برای دستیابی به

^۳ - archywords

^۴ collagewords

چیزی جز اکسیژن برای تنفس بعید است، انسان‌ها معمولاً کمتر به فکر واژگان جدید می‌افتند. پس این مجموعه واژگان موجود و مسلط، همچون اکسیژن، آدمیان را اسیر و وابسته خود می‌کند.

نمودار ۳



نمودار ۳. تأثیر کهن‌واژگان بر یافته‌های علمی

بازپردازی مسئله شناخت: پارادایم‌ها و منابع علم

به نظر می‌رسد که فراگرد شناخت آدمی به شدت، تحت تأثیر سه جریان مکمل و متعامل شکل می‌گیرد: موضوع‌شناسی، روش‌شناسی و واژه‌شناسی.

با توجه به اینکه همه این جریان‌ها نوعی جریان زبانی محسوب می‌شود، شاید بتوان همه آنها را در قالب جریان‌های زبان‌شناختی حاکم بر روند دانش‌افزایی هر علم خاص معرفی کرد. تأمل برانگیز است که این جریان‌های معناشناختی و زبانی، به شدت در معرض انحرافات ناشی از موضوعات انحرافی، حصارهای شیشه‌ای روش‌شناسی و کهن‌واژگان علمی هستند و کژکارکردهای متعددی را در ساحات گوناگون معرفت‌شناسی سبب و به کژتابی‌های زبانی متعدد و متنوعی منتهی می‌شوند. بدین‌سان پارادایم‌ها و شبه‌پارادایم‌های گوناگون، مستمراً در مجال ظهور، اثرگذاری و افول خود، انحراف‌های گوناگون را بر ساحت علم‌اندوزی و دانش‌افزایی تحمیل می‌کنند.

این چنین است که دانشمند قربانی و اسیر همه چیزهایی می‌شود که خود بر ساحت زبانی علم خود برتافته است. شاید بهترین اصطلاحی که می‌توان با استفاده از آن به همه این کژتابی‌های شناختی اشاره کرد، «حصارهای زبان‌شناختی» باشد. زیرا چنین به نظر می‌رسد که این حصارها قلمرو معناشناختی خاصی را تقویت می‌کند و از تکثیر مجموعه‌ای از معانی و واژگان همسو در آن قلمرو حمایت می‌کند. در این حصارها، الزاماً دانش یا جهل تولید

نمی‌شود، بلکه بخشی از حقیقت و بخشی از باطل در ساختی خردگریز، در هم می‌آمیزد و امر بر عامه مردم مشتبه می‌شود.

پس انسان در نسل‌های متوالی، به حل مسائلی برانگیخته می‌شود که بر آنها وقوف ندارد و اسیر حصارهایی می‌شود که آنها را نمی‌بیند و در جوی فعالیت می‌کند که به آن توجه ندارد. در واقع، آدمی چنان در این نظام خردگریز نامرئی به اسارت درمی‌آید که هرگز نمی‌تواند به ورای آن در وضعیت متفاوت بیندیشد، زیرا «چنین شخصی نمی‌داند، و نمی‌داند که نمی‌داند».

علوم میان‌رشته‌ای و تمهید نظام موازنه و مراقبه در ساحت علم

هر نظام سیاسی معاف از مراقبه و موازنه^۹، مستعد فروپاشی است. گویا در رویکرد سیاست‌زده به علم، نوعی انگاره‌سازی، بت‌تراشی و پارادایم‌پردازی از دانش، سنت شده است و تبر ابراهیم (علیه‌السلام) لازم است تا از عجز این بت‌های بشرساخت با نام‌های واژه، فرضیه، نظریه، و قانون علمی پرده بردارد و ضرورت بازنگری و بازپردازی مداوم مجموعه حدود و قضایا و اصول منطقی علمی را در پردازش سیر متعالی خودپیرانده در نیل به حقیقت در هر حوزه از علم، برای اذهان دانشمندان آشنا کند. در رویکرد این مقاله، هر گونه اصرار بر جزم‌اندیشی، نوعی تمثال‌پردازی و بت‌سازی را در ساحت علم جاری می‌کند، پس هیچ گزاره‌ای را نباید حقیقت انگاشت، مگر آنکه ابتدا در دستگاهی منطقی به اثبات برسد و از آن پس نیز همواره باید آن را در معرض نقد و اصلاح و تکمیل قرار داد. بنابراین، ویژگی‌هایی همچون تکرار، قدمت، و کثرت اعتباری ندارد و صحت و سقم قضایا باید در ساحتی بین‌الذهانی و مسلح به قواعد منطق حقیقت‌یاب بررسی شود.

اما تمهید خرده‌نظام موازنه و مراقبه در داخل هر علم ناممکن و ممتنع به نظر می‌رسد. چگونه می‌توان در ساحت علمی که همه واژگان، روش‌ها و موضوعات آن برتافته از رویکردی قدمت‌گرا و عقل‌ستیز است (تا حدی که تجدد را نیز بر حسب کولاژ ساخته‌های قطعات قدیمی علم تعریف می‌کند)، به موازنه و مراقبه متقابل پرداخت.

با تأمل عمیق در این معنی، به نظر می‌رسد که علوم میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای برای هر نظام معطوف به توسعه علم و دانش، کارکردی بسیار مفید و اثربخش دارد، زیرا در ساحت این علوم، ظرفیتی فوق‌العاده مؤثر برای موازنه و مراقبه توسعه می‌یابد.

اگر در قانون ضرورت تنوع تأمل شود، هر گونه هم‌اوردی فیزیکی، مستلزم وجود تلازم و تنوع متناسب است (رک‌به: ۹۱: Schoderbek & Others, ۱۹۹۰). با تسری این قانون به ضرورت هم‌اوردی و تلازم معناشناختی برای فهم متقابل، می‌توان «قانون ضرورت فهم متقابل»

^۹ Check & balance.

را برای تبیین و تفسیر فراگردهای خیزش معنی و مفهوم در ساحت علوم گوناگون تعریف کرد.

بر اساس قانون ضرورت فهم متقابل، فقط زمانی امکان انتقال معانی میان دو موجودیت هوشمند وجود دارد که قلمرو واژه‌شناختی استخدام شده، تا حد چشمگیری مشترک باشد؛ یعنی زمانی رشته‌ای علمی می‌تواند به نظارت و کنترل بر رشته علمی دیگر بپردازد و فراگرد موازنه و مراقبه را در آن فعال کند که لاقبل، با بخشی از ظرفیت ادبی آن رشته آشنا باشد.

بر این مبنای، می‌توان دستاوردهای رشته اداره دولت و حکومت را در رشته‌های اقتصاد، سیاست، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی سیاسی، مردم‌شناسی و نظایر آن بررسی و تحلیل کرد، ولی باید اذعان کرد که از این میان، رشته‌های علوم سیاسی و اقتصاد، ظرفیت بهتری را برای نظارت و کنترل بر دستاوردهای اداره حکومت و مدیریت دولتی فعال کرده‌اند. از این رو، در اینجا، از اصطلاح «همسایگان زبانی» استفاده می‌شود.

زبان‌های همسایه، زبان‌های نزدیک و شبیه به زبان یک رشته علمی است. مفهوم همسایگی زبانی بر قرابت معناشناختی و واژه‌شناختی دو رشته علمی دلالت دارد. واژگان و اصطلاحات تخصصی و گزاره‌های علمی ساخته شده از آنها (نظیر قوانین، اصول، قضیه‌ها، نظریه‌ها و فرضیه‌ها)، مهم‌ترین وجوه زبان‌شناختی این رشته‌های همسایه محسوب می‌شود؛ وجوهی که علاوه بر کارکردهای بسیار، کژکارکردهایی نیز دارد. مهم‌ترین کژکارکرد این گزاره‌ها آن است که به نوعی قالب‌بندی فکری و رسوب دیدگاه‌ها و نظریه‌های قدیمی منجر می‌شود و قالب‌های اندیشه را در ورای نسل‌ها، بر ساحت تفکر آدمیان مسلط می‌کند. هر چند کارکردهای آنها نیز بسیار تأمل‌برانگیز است. برای نمونه، این گزاره‌ها، حریم مباحثه‌ها را روشن می‌کند، امکان چینی‌ش مفهومی استدلال‌ها را فراهم می‌آورد، روند منطقی مباحثات علمی را هدایت می‌کند. به طور خاص، وقتی که از این گزاره‌ها و واژگان در قلمروهای میان‌رشته‌ای استفاده می‌شود، مجموعه‌ای از کارکردهای اثربخش را به شرح ذیل عرضه می‌کند:

۱. ایجاد چارچوب مدیریت معانی و هدایت منطقی مباحثه‌های علمی؛
۲. هم‌افزایی زبان‌شناختی و تسری و صدور معانی و مفاهیم؛
۳. توسعه فراگرد پالایش معانی؛
۴. توسعه فراگرد تصحیح مفاهیم؛
۵. متراکم‌سازی سرمایه‌های دانشی و فکری و هم‌افزایی علمی؛
۶. آشکارسازی ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل توسعه زبانی؛
۷. تعریف مرزها و حدود استقلال حرفه‌ای و تخصصی و تسهیل مراوده میان رشته‌های علمی؛
۸. تسهیل و توسعه الزامات اقتصاد دانش؛

۹. تسهیل گذار از رویکردهای پارادایمی درون‌رشته‌ای.

۱. **هدایت منطقی مباحثه‌های علمی:** تعامل علوم میان‌رشته‌ای و ایجاد چارچوبی مناسب برای مدیریت معانی از طریق استقرار نظام کلان سامان‌دهی دانش (رک‌به: پورعزت ۱۳۸۳)، تأمین الزامات هدایت منطقی مباحثه‌های علمی را موجب می‌شود. برای مثال، هنگامی که مبادی علم اقتصاد بن‌مایه پژوهش‌های اداره دولت قرار می‌گیرد، مبادی بحث نیز به طور چشمگیری تثبیت می‌شود.

به هر حال، واژگان در فراگردی قراردادی، برای اذهان شناخته می‌شود و اگر در ساختی منطقی از آنها استفاده نشود، مبانی مباحثات علمی را سست و بی‌ثبات می‌گرداند. تسری ساخت‌های منطقی مباحثه، امکان بنیان‌گذاری مبادی دانش را بر نظامی سلسله‌مراتبی میسر می‌کند و امکان تعریف دستور زبان علمی و ترجمه مباحث زبان‌شناختی هر علم را در ساحت علم دیگر، فراهم می‌آورد. بنابراین، توسعه علوم میان‌رشته‌ای، باید با در نظر گرفتن این بن‌مایه‌ها و عصاره‌های زبانی علوم و امکان تسری و انتقال آنها از یک علم به علم دیگر برنامه‌ریزی شود.

۲. **هم‌افزایی زبان‌شناختی و تسری مفاهیم دانسته‌ها:** بدون شک، هر علم زنده در تعامل با یافته‌های علمی و تجلیات زبانی علوم دیگر، در فراگرد رشد و توسعه قرار می‌گیرد. این مفهوم چیززی شبیه مفهوم استقراض فرهنگی در جامعه‌شناسی است (Ritzer, ۲۰۰۰: ۳۳۱)، زیرا در این حالت، واژه‌ای بدیع یا گزاره‌ای منطقی یا قانونی از یک علم (که ماحصل سال‌ها تلاش دانشمندان آن حوزه علمی است) با کمترین هزینه به ساحت علم دیگر وارد می‌شود! برای مثال، می‌توان به ورود مفهوم عناصر فرهنگی از جامعه‌شناسی به مدیریت اشاره کرد که دستمایه تأملات چشمگیری در ساحت نظریه سازمان بوده است (رک‌به: Hatch, ۱۹۸۳: ۳۱۹; Schine ۱۹۹۷; Hatch, ۲۰۰۶: ۲۱۰; & Cunliffe).

جالب توجه است که ساخت هر واژه جدید ممکن است حاصل شکست مرزهای دانش در رشته‌ای علمی باشد، زیرا هنگامی که مرزهای دانش می‌شکند و سیر دانش‌افزایی توسعه می‌یابد و فراگرد تولید به دانش ناب منتج می‌شود، واژه‌سازی و توسعه مصنوعات ادبی در آن دانش ضرورت می‌یابد. البته باید با دقت در تمییز دانش ناب جدید و کولاژگونه‌های دانش موجود، فراگرد تولید دانش را از فراگرد ترکیب دانسته‌های قبلی متمایز کرد.

به هر حال، ورود هر مفهوم جدید از یک دانش و پاگیر کردن و استقرار آن در نظام مفاهیم دانش دیگر، ممکن است هم‌افزایی فوق‌العاده‌ای را در ترکیب و فرآوری کولاژگونه‌های دانشی سبب شود.

۳. توسعه فراگرد پالایش معانی و مفاهیم علمی: سیر مستقل زبان‌شناختی مفاهیم و واژگان علمی در ساحت دانشی معین، ممکن است به بروز نوعی خودشیفتگی و استبداد خردگریز در صدور و تولید معانی و مفاهیم منجر شود. درحالی‌که در تعاملات میان‌رشته‌ای، مفاهیم تولیدی هر رشته علمی باید در ساحت مطالعات میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای بازتعریف و حتی بازپردازی شود. بدیهی است که در چنین وضعیتی، هر مفهوم علمی باید در فراگرد مفاهیم میان‌دانشمندان رشته‌های همسایه یا مرتبط تفهیم و تبیین شود. در واقع، در مباحثه و مجادله مطالعات میان‌رشته‌ای، این زمینه فراهم می‌شود که هر مفهوم یا مقوله علمی جدید، به مثابه دستاورد علمی خاص، در معرض نقد و اصلاح مستمر رویکردهای متداول در سایر رشته‌های علمی قرار گیرد یا دستاوردهای آنها را به چالش بکشد و فراگرد موازنه و مراقبه علمی را تقویت کند.

۴. توسعه فراگرد تصحیح مفاهیم و مراوده در فرهنگ دانش‌پژوهی: افزایش تعاملات دانشمندان رشته‌های علمی گوناگون، از ابهامات و کژتابی‌های رفتاری و فرهنگی پرده برمی‌دارد و بر امکان مفاهیم و مراوده و نیز همکاری و تشریک مساعی آنان می‌افزاید. این مقوله فراتر از پالایش معانی است و به مراودات غیرکلامی و زبان اشاره و الزامات فرهنگ ویژه دانشمندان رشته‌های متفاوت نیز تسری می‌یابد. در اینجا، تأکید می‌شود که مطالعات میان‌رشته‌ای موجب توسعه همکاری‌های دانشمندان و بهبود فهم متقابل آنان می‌شود و به اصلاح فراگرد تشخیص و حل مسائل علمی می‌انجامد و فرهنگ تشکیل گروه‌های گسترده‌تر را برای همکاری علمی و پژوهشی تقویت می‌کند.

۴. سازماندهی مجدد سرمایه‌های دانشی و فکری متراکم شده و هم‌افزایی علمی: به نظر می‌رسد که با توسعه علوم میان‌رشته‌ای باید نظام طبقه‌بندی و نظم‌دهی به یافته‌های علمی تجدید ساختار شود و در فراگرد سازماندهی مجدد قرار گیرد، زیرا احتمالاً، در صورت توسعه علوم میان‌رشته‌ای، نظام‌های موجود طبقه‌بندی و ثبت و ضبط دستاوردها و یافته‌های علمی ناکارآمد خواهد شد؛ به ویژه با توجه به افزایش سریع تنوع و تعدد و حجم مقوله‌ها و یافته‌های علمی هر رشته و توسعه مضاعف آنها در فراگرد توسعه علوم میان‌رشته‌ای (بر اساس توضیحات قبلی).

توسعه علوم میان‌رشته‌ای احتمالاً، موجب حذف زوائد و خلاصه‌سازی دانش بین رشته‌های مشارکت‌کننده می‌شود و موجبات همسان‌سازی واژگان و به اشتراک گذاردن ادبیات رشته‌های مرتبط را فراهم می‌کند؛ بنابراین، به نوعی متراکم‌سازی دانش منجر می‌شود که خود توسعه هم‌افزایی در تولید دانش را موجب می‌شود. این روند، سیر توسعه فزاینده میزان محصولات

علمی را تقویت خواهد کرد و موجب توسعه روش‌های جدید سازماندهی سرمایه‌های علمی می‌شود.

۵. توسعه ظرفیت و قابلیت‌های زبان‌شناختی علوم: زبان سیال دانش است و تأثیر فوق‌العاده‌ای بر مراتب اقتدار جوامع و تمدن‌ها دارد (Ostler, ۲۰۰۶: xix). بدون شک، بهبود و توسعه قابلیت‌های زبانی، تسری و توسعه دانش را تسهیل می‌کند، درحالی‌که می‌توان گفت که زبان، خود از جمله مقوله‌هایی است که در اجتماع و در اثر مرادده توسعه می‌یابد، زیرا بشر تنها و منفرد، نیازی به زبان ندارد و فقط هنگامی استفاده از زبان ضرورت می‌یابد که ارتباطات ضرورت داشته باشد؛ ارتباط با موجودات طبیعی، هم‌نوعان و خالق. بنابراین، فقط زمانی بین دو موجودیت رابطه زبان‌شناختی برقرار می‌شود که مرادده‌ای بین آنها برقرار شود. هر چه این مرادده ضروری‌تر و عمیق‌تر شود، تأثیر آن بر توسعه زبان ارتباط قوی‌تر می‌شود، به مصنوعات زبان‌شناختی بیشتری نیاز خواهد بود و ظرفیت‌ها و قابلیت‌های زبان‌شناختی بیشتری آشکار خواهد شد.

ضمن اینکه احتمالاً توسعه مطالعات میان‌رشته‌ای زمینه تلفیق و ترکیب ظرفیت‌ها و قابلیت‌های زبان‌شناختی رشته‌های گوناگون را فراهم می‌کند، امکان ترجمه سریع و تسری یافته‌های علوم گوناگون را در ساحتی فرارشته‌ای فراهم می‌آورد.

۶. مرزبندی منطقی‌تر علوم: در گذر زمان، بسیاری از رشته‌های علمی مرزهای خود را به سوی سایر رشته‌ها توسعه داده‌اند. این توسعه، مزایا و معایبی به همراه داشته است. مزیت اصلی این مرزگستری، فراهم آمدن امکان نگاه چندجانبه به مقوله‌های واحد و به تعبیری، توسعه مطالعات میان‌رشته‌ای است. آن‌چنان‌که بر اساس استعاره‌های مورگان، سازمان از دیدگاه مهندسان، همچون ماشین؛ از دیدگاه پزشکان عمومی، همچون موجود زنده؛ از دیدگاه متخصصان مغز و اعصاب و کارشناسان علوم رایانه‌ای، همچون مغز؛ از دیدگاه جامعه‌شناسان، همچون فرهنگ؛ از دیدگاه دانشمندان علوم سیاسی، همچون حزب سیاسی (جایگاه تعارض‌ها و تضادها، تلاقی منافع، و اعمال قدرت‌ها)؛ از دیدگاه سیاستمداران، همچون ابزار سلطه؛ از دیدگاه روان‌شناسان و روان‌کاوان، همچون زندان روح؛ و از دیدگاه بسیاری از مشتاقان رصد تحول و توسعه، همچون جریانی سیال و دائماً در حال تحول است. بنابراین، توسعه علوم میان‌رشته‌ای، به ویژه به بهبود شناخت جمعی درباره مقوله‌های پیچیده و چندوجهی کمک می‌کند (رک به: Morgan, ۲۰۰۶: ۱۳۷-۱۴۰؛ وارث ۱۳۸۰ الف).

در عین حال، ترسیم میزان تعاملات و مراددهات میان‌رشته‌ای، به لحاظ صورت‌بندی نحوه ارتباط علوم مذکور، به تبیین بهتر مرزهای تخصصی گرایش‌های علمی کمک می‌کند و امکان

ادغام تخصص‌ها و در عین حال، تعیین مرزها و حریم‌های کاملاً تخصصی شده آنها را نیز فراهم می‌آورد.

۶. توسعه بهره‌وری اقتصادی در ساحت دانش: اقتصاد دانش به بهینه‌سازی فراگرد تولید و عرضه دانش می‌پردازد. توسعه بهره‌وری اقتصادی در ساحت علم‌اندوزی، مستلزم کاهش هزینه‌ها و بهبود مدیریت منابع اجتماعی تخصیص یافته به توسعه دانش و پژوهش است. در صورت توسعه مطالعات میان‌رشته‌ای، با توجه به تعدد و تنوع جایگاه‌های مصرف نتایج پژوهش‌های علمی، امکان بهره‌برداری از نتایج حاصل از پژوهش در زبان‌های حرفه‌ای و تخصصی گوناگون افزایش می‌یابد، هر یافته جدید به مجموعه گسترده‌تری از رشته‌های علمی و گرایش‌های حرفه‌ای کمک می‌کند و احتمالاً، بهره‌برداری از آن، نتایج و کاربردهای متنوع‌تر و گسترده‌تری خواهد داشت و بازارهای مصرف گسترده‌تری را تأمین خواهد کرد.

۷. تسهیل گذار از سیطره پارادایم‌ها و شبه‌پارادایم‌ها: با مروری بر سیر نظریه‌ها و تاریخ تحولات علمی، ملاحظه می‌شود که سیطره پارادایم‌ها و شبه‌پارادایم‌ها در ساحت علم و دانش‌اندوزی معمولاً، با آثار مخرب و انحراف از حقیقت همراه بوده است (رکبه: Kuhn, 1970). پارادایم‌ها از پیش، به «روش‌ها»، «واژگان و گزاره‌های علمی»، و «موضوعات پژوهشی» جهت می‌دهند و بدین ترتیب، بر نتایج پژوهش‌های علمی تأثیر می‌گذارند. در واقع، پارادایم‌ها روش‌ها و نتایج یافته‌ها و اندیشه‌های علمای پیشین را به تفکرات، زبان و پژوهش‌های آینده تحمیل می‌کند و وضعیتی را ایجاد می‌کند که سیطره فکری و علمی خاصی را در طی سال‌ها، به طور مستبدانه حفظ کند.

چنین به نظر می‌رسد که گذار از سلطه پارادایمی را چندان نمی‌توان برنامه‌ریزی کرد، زیرا این سلطه همچون سلطه روش‌ها بر اندیشه پژوهشگران، پدیده‌ای نامرئی است که تا هنگام اقتدار پارادایم حاکم، حتی ادراک هم نمی‌شود. ولی متفکران بر آن هستند که بروز اعوجاج در پاسخ‌های هر پارادایم یا لاینحل ماندن برخی مسائل یا بی‌پاسخ ماندن برخی پاسخ‌ها، امکان درک ضعف‌های پارادایم حاکم و شکل‌گیری پارادایمی جدید را فراهم می‌کند (رکبه: وارث ۱۳۸۰ ب).

با تأمل در قابلیت‌های مکمل رشته‌های علمی و هم‌افزایی دانش حاصل از مطالعات میان‌رشته‌ای و امکان استفاده کولاژگونه از روش‌ها و ملاحظه چندوجهی مسائل، به نظر می‌رسد که توسعه مطالعات میان‌رشته‌ای از عمر سلطه پارادایم‌ها می‌کاهد و بر سرعت دوره‌های گذار پارادایمی می‌افزاید، زیرا با توسعه مطالعات میان‌رشته‌ای، روش‌های متداول در رشته‌های گوناگون در معرض نقد و اصلاح متقابل قرار می‌گیرد، موضوعات علمی جرح و تعدیل می‌شود، و واژگان بیشتری به صورت مترادف و متضاد و مکمل به کار گرفته می‌شود.

از این رو، احتمال خلاقیت افزایش می‌یابد و عینک‌های متعددی در اختیار دانشمندان قرار می‌گیرد که گاهی آنان را از قابلیت ممتازی برای واضح کردن حصارهای شیشه‌ای حاکم بر اندیشه و روش‌های رایج علمی برخوردار می‌کند.

نتیجه: الزامات زبان‌شناختی مطالعات میان‌رشته‌ای

به نظر می‌رسد که مطالعات میان‌رشته‌ای مزایای زیادی دارد و فرصت‌های ارزنده‌ای را، به ویژه در گستره علوم انسانی، فراهم می‌کند، زیرا موضوع همه علوم انسانی جلوه‌ای از حیات انسانی و اجتماعی است و در این گونه مطالعات، این فرصت فراهم می‌شود تا این موضوع از جنبه‌های گوناگون و از زوایای متفاوت بررسی شود. بنابراین، با ترویج مطالعات میان‌رشته‌ای، ظرفیت فوق‌العاده‌ای برای توسعه دانش فراهم می‌آید. البته برای توفیق در بهره‌برداری بهتر از این ظرفیت و استفاده بهتر از این مزیت، می‌توان تمهیداتی اندیشید تا قابلیت‌های زبان‌شناختی اثربخش‌تری برای پارادایم‌شکنی و گریز از محدودیت‌های ناشی از اجماع نظر نسبی دانشمندان حاکم بر هر قلمرو علمی فراهم آورده شود و موجب توسعه بازدهی مطالعات میان‌رشته‌ای گردد. با توجه به غلبه وجوه زبان‌شناختی این قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها، در این مبحث، بر شرایط اثربخش شدن مطالعات میان‌رشته‌ای، تحت عنوان الزامات زبان‌شناختی این مطالعات، به شرح ذیل تأکید می‌شود:

الف. در نظر گرفتن سازوکاری برای بازیابی مستمر معادل‌ها و مترادف‌ها در زبان‌های تخصصی متفاوت. با توجه به ظرفیت‌های متفاوت و قلمروهای حرفه‌ای و تخصصی متنوع استادان و پژوهشگران رشته‌های گوناگون، به طور مستمر، واژگانی در آنها ابداع و به کار گرفته می‌شود. استفاده از نوعی نظام متمرکز اطلاعاتی، این فرصت را فراهم می‌آورد که با تعریف حدود کاربرد واژگان مذکور و معادل‌سازی آنها، کم و کیف و تفاوت‌های این واژگان مشخص شود تا از افزایش آلیه‌های زبان‌شناختی اجتناب گردد؛ برای مثال، با تأمل بر وضعیت زبان‌شناختی رشته مدیریت یا رشته اداره دولت و حکومت، ملاحظه می‌شود که اگر توسعه مطالعات میان‌رشته‌ای بی‌پروا و بدون توجه به این مهم باشد، تبعات منفی زیادی خواهد داشت، زیرا افزایش آلیه‌های زبانی و کژواژگان متداول ممکن است بسیار گمراه‌کننده باشد و سیر فراگیری دانش در این رشته‌ها را کند کند. بنابراین، رویکرد توسعه مطالعات میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای باید با هوشیاری و تأمل در این مهم اتخاذ شود.

ب. در نظر گرفتن سازوکاری برای تطبیق مستمر گزاره‌های پذیرفته شده (احکام، قضایا، قوانین، اصول، نظریه‌ها و فرضیه‌های علمی) در ساحت علوم گوناگون، و تعیین حدود دلالت هر یک و نیز تعیین میزان سازگاری میان آنها در ساحت کلان‌تر علوم میان‌رشته‌ای

و چندرشته‌ای. باید توجه داشت که گاهی تلاش‌های دانشمندان برای توسعه نظام‌های علمی آگزیوماتیزه، به طراحی و تدوین نظام‌های اصل موضوعی به‌صرفه، سازگار، و کارآمد برای حل مسائل داخلی آن علم می‌انجامد (رک‌به: نبوی ۱۳۶۹ و کشفی ۱۳۸۱)؛ ولی درحالی‌که این نظام‌ها در حل مسائل داخلی آن علوم موفق جلوه می‌کنند، قابلیت بررسی و حل مسائل میان‌رشته‌ای را ندارند و محدودیت‌هایی را آشکار می‌کنند. با توجه به وجود موضوعات مشترک در میان موضوعات محل بررسی در این حوزه‌های علمی، باید این امکان فراهم آید که در هر نظام اصل موضوعی کلان و سلسله مراتبی، همه اصول موضوعه علوم مرتبط، در نظامی واحد، کارآمد، به‌صرفه، و سازگار تلفیق شود. بدین ترتیب، زمینه‌ای فراهم می‌آید تا اصول ناسازگار علوم مرتبط محک زده شود و اعتبار (صحت و سقم) آنها، با رویکرد پارادایم زدوده بیرونی بررسی شود.

ج. در نظر گرفتن سازوکاری برای تطبیق روش‌هایی که در علوم گوناگون استفاده می‌شود و بررسی اعتبار روش‌شناختی هر یک و نیز پژوهش مستمر درباره امکان تلفیق و ترکیب آنها و ایجاد کولاژگونه‌های روش‌شناختی و روش‌های پژوهش ترکیبی، به نحوی که حتی‌المقدور، نقاط ضعف و کاستی‌های روش‌های موجود از طریق برنامه‌های تکمیلی و روش‌های پژوهشی مکمل برطرف شود.

د. در نظر گرفتن سازوکاری برای موضوع‌شناسی و تطبیق و اولویت‌بندی موضوعات علمی در زمینه‌ای کلان‌تر، به طوری که فهرست مفیدی از موضوعات و مسائل علمی اولویت‌بندی شده در قلمرو وسیع میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای حاصل شود. تمهید چنین سازوکاری این فرصت را فراهم می‌کند که موضوعات علمی انتخابی پژوهشگران از زمینه‌ای واقعی‌تر و متنوع‌تر انتخاب شود، ضمن اینکه فرصتی فراهم می‌آید که به گونه‌ای، ضرورت‌های کاربردی از نظر جامعه و علایق پژوهشی پژوهشگران هماهنگ شود و حتی‌المقدور، دستاورد فردی و اجتماعی پژوهشگران و جامعه، به طور همزمان، افزایش یابد.

ه. ایجاد سازوکاری برای هدایت ظرفیت‌های علمی رشته‌های گوناگون، برای پرداختن به موضوعات اولویت‌بندی شده، با استفاده از واژگان مناسب و به کارگیری گزاره‌های علمی نافذ و کارآمد، ضمن به کارگیری روش‌های علمی، به گونه‌ای که ظرفیت‌های متعدد و متنوع دانشمندان رشته‌های گوناگون به بهترین شکل هدایت شود و حتی‌المقدور از دوباره‌کاری، تناقض‌گویی و خودشیفتگی در ساحت علم اجتناب شود. این مهم باید صرفاً هدایتگر باشد و از تمایل به مدیریت نظام‌های مدیریت‌ناپذیر مولد دانش اجتناب ورزد.

سخن آخر اینکه، به نظر می‌رسد طراحی نظامی ضرورت دارد که بتواند مجموعه سازوکارهای پیشنهادی را دربرداشته باشد و به جمع‌بندی و تسری یافته‌های علمی رشته‌های گوناگون در ساحت‌های میان‌رشته‌ای و چندرشته‌ای مبادرت کند. این نظام را می‌توان «ابرنظام راهبری دانش» (رک‌به: پورعزت ۱۳۸۶) نامید و آن را به گونه‌ای طراحی کرد که عهده‌دار تطبیق واژگان، گزاره‌ها، روش‌ها، موضوعات و نیز هدایت ساحت‌ها و حوزه‌های علمی مرتبط شود تا موقعیتی فراهم آید که با بهینه‌سازی فراگردها، بیشترین دستاورد علمی و پژوهشی ممکن از فعالیت‌های علمی دانشمندان به جامعه بشری ارائه شود.

البته این ساخت هدایتگر باید هویت خدمت‌رسانی داشته باشد، نه مدیریت و حکمرانی، زیرا استقلال علمی و ذوق پژوهشی لازمه فعالیت اثربخش دانشمندان است و ابرنظام راهبری دانش باید صرفاً به تسهیل در انتقال و تسری اطلاعات و خدمت‌رسانی به جامعه علمی پردازد و از هر گونه تمایل به سلطه‌جویی و القای سیطره، قابلیت، و حتی کارآمدی مبرا باشد.

منابع

- پورعزت، علی اصغر. (۱۳۸۳)، *درآمدی بر طراحی نظام‌های آگزیوماتیزه سلسله‌مراتبی برای توسعه کیفی دانش در حوزه علوم انسانی*. مجموعه مقالات کنفرانس دانش و فناوری در ایران، تهران: دانشگاه صنعتی شریف و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

_____ . (۱۳۸۶)، *الزامات تدوین راهبرد کلان دانش در کشور*. مجموعه مقالات همایش به سوی مرجعیت علمی. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

_____ . (۱۳۸۷)، *مبانی دانش اداره دولت و حکومت*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).

سعیدی‌نژاد، مجید. (۱۳۸۷). *بررسی رفتارهای شهروندی سازمانی و رفتارهای ضدشهروندی در جهاد دانشگاهی*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

رضی، سیدشریف (گردآوری). (۱۳۸۴). *نهج‌البلاغه*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چ شانزدهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی و بنیاد نهج‌البلاغه.

کشفی، عبدالرسول. (۱۳۸۱). *کاربرد روش‌های هندسی در فلسفه اسلامی*. فصلنامه مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۱، تهران: دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران.

نبوی، لطف‌الله. (۱۳۶۹). *روش‌شناسی علوم قیاسی*. مجله مدرس، شماره ۲. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.

وارث، سیدحامد. (۱۳۸۰) الف، *سیمای سازمان از نگاه مورگان*، دانش مدیریت، شماره ۵۲، تهران: دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

_____ . (۱۳۸۰) ب، *نگرش فراپارادایم به مدیریت دولتی*. دانش مدیریت. شماره ۵۵ (ویژه‌نامه مدیریت دولتی)، تهران: دانشکده مدیریت دانشگاه تهران.

- Hatch, Mary Jo. (۱۹۹۷) *Organization Theory, Modern, Symbolic and Postmodern Perspectives*, London: Oxford University.

, *Organization Theory*, 2006 (Hatch, Mary Jo. & Ann L. Cunliffe. –
Modern, Symbolic and Postmodern Perspectives, Second Edition,
London: Oxford University.

, *The Structure of Scientific Revolutions*, 1970 (Kuhn, Thomas s. –
Chicago: University of Chicago.

, “The Nonexistence of Basic Welfare Rights”, in James P. Sterba (Ed.).
Justice: Alternative Political Perspectives, Third edition, Wadsworth, pp. 15–17.

, “The Socialist Ideal”, in Marx, Karl & Friedrich Engels. –
Justice: Alternative Political Perspectives, James P. Sterba (Ed.).
Third edition, Wadsworth, pp. 70–78

, *Images of Organization*. CA:Sage. 2006 (Morgan, Gareth..

In *Justice Under Socialism* (Nell, Edward & Onora O'Neill. –
Justice: Alternative Political Perspectives, James P. Sterba (Ed.).
Third edition, Wadsworth, pp. 79–87.

. *Empires of the word; A language History of the World*. London: Harper perennial.

. *Classical Sociological Theory*. Third Edition, 2000 (Ritzer, George. –
New York: McGraw-Hill.

Schoderbek, Peter P., Charls Shoderbek and Asterios G. Kefalas. –
Management System, Conceptual Considerations. Fourth edition, 1990,
Boston: Irwin.

. *The Role of the Founder in Creating Organizational Culture*, in Barry M. Staw (Ed.). 1991, Psychological
Dimensions of Organizational Behavior. N.Y.: Macmillan.

“From Liberty to Welfare”, in James P. Sterba, James P. Sterba (Ed.), 1999, *Justice: Alternative Political Perspectives*, Third edition, Belmont, CA: Wadsworth pp. 35-44.

Justice: Alternative Political Perspective, 1999 (Sterba, James P. - Third Edition, Belmont, CA: Wadsworth